

پژوهشی پیرامون کلمه‌ی اُمّی

دکتر محمد رضا آرام

یکی از موضوعات بسیار مهم که در تاریخ و علوم قرآنی بسیار بحث‌برانگیز بوده و متحمل تفاسیر گوناگون شده، کلمه‌ی اُمّی است. مفسران اسلامی کلمه‌ی اُمّی را به سه معنا تفسیر کرده‌اند:

۱. درس ناخوانده و ناآشنا به خط و نوشته

اکثریت طرف‌دار این معنا هستند و یا لاقلاً آن را ترجیح می‌دهند. طرف‌داران این نظر گفته‌اند، این کلمه منسوب به «أم» به معنی مادر است. اُمّی یعنی کسی که از لحاظ اطلاع بر معلومات بشری، به حالت مادرزادی باقی مانده است. هم‌چنین، اُمّی را منسوب به «امت» دانسته‌اند، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است. زیرا اکثریت مردم، خط و نوشتن نمی‌دانستند، هم‌چنان که «عامی» نیز یعنی کسی که مانند عامه‌ی مردم، جاهل است [مفردات راغب، ص ۲۰-۱۸؛ مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی ۷۸، سوره‌ی بقره]. بعضی نیز گفته‌اند معنای کلمه‌ی «امی»، چه مشتق از «أم» باشد و چه از «امت»، درس ناخوانده است.

۲. اهل ام‌القری

طرف‌داران این معنا، امی را منسوب به «ام‌القری» یعنی مکه دانسته‌اند. این احتمال در کتب تفسیر نیز آمده [مجمع‌البیان؛ ذیل آیه‌ی ۷۵، سوره‌ی آل‌عمران و آیه‌ی ۱۵۶، سوره‌ی اعراف: تفسیر فخر رازی، آیه‌ی ۷۵، سوره‌ی اعراف] و در چندین حدیث از احادیث شیعه تأیید شده است. معتقدین به اُمّی بودن پیامبر (ص) به معنای بی‌سوادی می‌گویند: مفسران اسلامی در مفهوم کلمه‌ی اُمّی که در آیات سوره‌ی اعراف هست، کم و بیش اختلاف نظر دارند، ولی در مفهوم این آیه: «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينک اذا لارتاب المبطلون» [عنکبوت/۴۸]، از نظر دلالت بر درس ناخواندگی پیغمبر اکرم (ص) هیچ‌گونه اختلاف نظری ندارند.

از نظر اینان، این آیه صراحت دارد که پیغمبر (ص) قبل از رسالت نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است و می‌گویند که مفسران اسلامی عموماً این آیه را همین‌طور تفسیر کرده‌اند که پیامبر پیش از نزول قرآن هیچ نوشته‌ای را نمی‌خوانده و به دست خود چیزی ننوشته است و اگر قبلاً می‌خواند یا می‌نوشت، باوه‌گویان



شک و تهمت به وجود می‌آوردند. اما این قول بر اساس دلایل زیر رد می‌شود:

۱. هم چنان که می‌گویند، مفسران در خصوص مدلول و مفهوم آیات سوره‌ی اعراف که در آن لفظ اُمی آمده است، اختلاف نظر دارند و نقطه‌ی قابل اتکای قائلین به درس ناخواندگی پیامبر (ص)، آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی عنکبوت است که به زعم آنان صراحت بر درس ناخواندگی پیامبر (ص) دارد. اما این آیه در صدد بیان این مطلب است که پیامبر برای در امان ماندن از ریب و تهمت یاوه‌گویان، نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت. حال چگونه درس ناخواندگی پیامبر (ص) از این آیه برداشت می‌شود، چیزی است که باید از قائلین آن پرسید.

برای درک بهتر این معنا بهتر است بار دیگر تک‌تک الفاظ و عبارات‌های این آیه‌ی شریفه را مورد تدبیر قرار دهیم و این سؤال را مطرح کنیم که هرگاه تلاوت (که به معنای قرائت از روی کتاب مقدس است) [مفردات راغب، ص ۷۲-۷۱] و عدم کتابت مانع از افترای یاوه‌گویان است، چه مانعی دارد که پیامبر عالم و آگاه به فنون خواندن و نوشتن باشد، ولی برای در امان ماندن از تهمت‌ها، نه چیزی بخواند و نه بنویسد. وانگهی این آیه اصلاً در صدد بیان این مطلب نیست که پیامبر قادر به خواندن و نوشتن نبوده است، بلکه می‌گوید پیامبر (ص) نه چیزی خواند و نه نوشت.

همه‌ی مورخان و کسانی که به سیره‌ی عملی و علمی پیامبر (ص) آشنا هستند، می‌دانند که پیامبر (ص) شاعر و خطیب توانایی بودند و خطبه‌های ماثور از آن حضرت که در میان ما به یادگار مانده است، شاهد بر این مدعا است. ولی هیچ‌گاه پیامبر (ص) نه شعری سرود و نه خودش را در مظان تهمت یاوه‌گویان قرار داد. حال سؤال این است که اگر ما هیچ شعری را از پیامبر اکرم (ص) نشنیده و یا دریافت نکرده باشیم، باید حکم کنیم که پیامبر (ص) فنون شعر را بلد نبوده، یا قریحه‌ی شعر و نظم‌سرایی نداشته است؟ به همان دلیل که از پیامبر (ص) (قبل از رسالت) نه شعری نقل کرده‌اند و نه سخن نظم‌ی، به همان دلیل نیز می‌گوییم پیامبر (ص) قبل از رسالت نه چیزی نوشت و نه چیزی خواند تا دهان یاوه‌گویان برای همیشه بسته بماند.

۲. در این آیه تلاوت از روی کتاب (من کتاب) مورد نفی قرار گرفته و کتاب به معنای مطلق نوشته است، خواه نامه باشد یا دفتر، مقدس و آسمانی باشد یا غیر آن، و نکره آمدن این کلمه در آیه نیز بر این امر صراحت دارد و همین امر سبب شده است تا در این آیه «تلاوت» صرفاً به قرائت آیات مقدس اختصاص پیدا نکند.

اما کلمه‌ی «اذا» در عبارت «اذا لارتاب المبطلون»

نشان می‌دهد که هرگاه پیامبر چیزی می‌خواند یا می‌نوشت، آن هنگام یاوه‌گویان دچار ریب و تردید می‌شدند. به هر حال نه از قسمت اول آیه (وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک) و نه از قسمت دوم (اذا لارتاب المبطلون) بر نمی‌آید که پیامبر قادر به نوشتن یا خواندن نبوده است، بلکه صرفاً خواندن و نوشتن از روی نوشته را نفی کرده است که این هم دلیلی بر بی‌سوادی یا درس ناخواندگی پیامبر (ص) نیست.

۳. نبود شواهد تاریخی مبنی بر این که پیامبر (ص) به مدرسه یا مکتب‌خانه‌ای رفته و در آن‌جا به علم و

قرائت و کتابت آگاهی پیدا کرده است (هرچند که در عصر مقارن با ظهور اسلام، هیچ مکتب‌خانه‌ی محلی برای این امر وجود نداشته است) و نیز عدم مشاهده‌ی حدیث یا تاریخی موثق در این خصوص که پیامبر (ص) کتابت و قرائت را از کسی یاد گرفته باشد، خود دلیل بر این مدعا است که تقدیر الهی بر این تعلق گرفته است تا زمینه‌های دریافت رسالت و رفع موانع احتمالی دعوت پیامبری که رسالت عظیم جهانی را تا قیام قیامت بر دوش خواهد کشید، از قبل فراهم شود تا پیامبر (ص) به هنگام ابلاغ وحی قرآن و کلام الهی، متهم به این نشود که از پیش خود



و یا با ارتباطی که با علمای یهود و نصارا و یا نوشته‌های آن‌ها داشته، قرآنی ساخته و به خدا نسبت داده است. لذا در لسان احادیث و روایات آمده است، پیامبر (ص) قبل از رسالت از سنن طفولیت تا زمان بعثت (و حتی بعد از آن نیز) تحت نوعی محافظت و مراقبت ویژه‌ی غیبی بودند و خود ایشان نیز در موارد متعددی به این امر اقرار کرده‌اند.^۱

کوچک‌ترین نوشته و یا خواندن از پیامبر در انظار عمومی، پیامبری که مسئولیت سنگین ابلاغ کلام الله و دعوت به حق را به عهده خواهد گرفت و آن هم در محیطی که بهترین شعرای عرب وجود دارند، مطمئناً در آینده، ارتباط ایشان با خدا و نزول قرآن را از طرف منافقان و مشرکان مورد تردید قرار خواهد داد. لذا تقدیر و مشیت الهی بر این تعلق گرفت تا دامان وحی از گزند همه‌ی یاهو گویان پاک و مبرا بماند و کسانی که در قلب‌هایشان مرض است، در حقانیت این کلام تردید نکنند.

۴. جدا از مطالبی که قبلاً تقدیم شد، چه اشکالی دارد پیامبر اکرم (ص) که برای دریافت وحی، تحت تربیت اخلاق الهی قرار داشتند و قلب مطهر ایشان برای دریافت انوار کلام الله، آماده می‌شده است، سواد خواندن و نوشتن را غیر از طرق معمول و از ناحیه‌ی غیبی فرا گرفته باشد (شواهد تاریخی و روایی نیز دلالت دارند که پیامبر قبل از رسالت، برای یادگیری فنون خواندن و نوشتن به کسی مراجعه نکرده است).

بحث بر سر این نیست که پیامبر علم خواندن و نوشتن را از کجا آموخته است، بلکه مبنی بر این نکته است که اگر سواد داشتن ارزش نیست، پس چرا پیامبر (ص) چنان نهضتی را به وجود آوردند که همان مردمی که افراد باسوادشان انگشت‌شمار بودند، به سرعت به علم‌آموزی روی آوردند تا جایی که گروهی از آن‌ها در مدینه چند زبان را آموختند و توانستند پیام اسلام را با زبان‌های گوناگون به سراسر جهان ابلاغ کنند؟ در تاریخ اسلام می‌خوانیم، پیامبر با برخی از اسرای بدر که تعلیم خط می‌دانستند، قرارداد بست که اگر هر کدامشان به ده نفر از مسلمانان مدینه خواندن و نوشتن بیاموزد، آزاد می‌شود.

ما معتقدیم، لزوماً معلم پیامبر (ص) نباید حتماً بشر دیگری باشد تا پیامبر کلید دانش بشری را که نامش سواد داشتن است، از او یاد بگیرد، بلکه انسان و مخصوصاً پیامبر اکرم (ص) دارای مقام و درجه‌ای است که می‌تواند به غیب و ملکوت اتصال پیدا کند و خداوند مستقیماً معلم و هادی او باشد؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی» [نجم/۵-۳].

منشأ پیدایش تفکر بی‌سوادی پیامبر (ص)

منشأ پیدایش این نظریه که پیامبر (ص) باید بی‌سواد باشد، از وجوه بحث اعجاز قرآن است. برخی از صاحب‌نظران علوم قرآنی، یکی از مراتب و وجوه اعجاز قرآن را این‌گونه بیان می‌کنند: علاوه بر شواهد تاریخی، قرآن کریم پیامبر را شخصی ناآشنا به خواندن و نوشتن دانسته و عرضه‌ی قرآن از سوی او را جنبه‌ای از اعجاز اعلام می‌کند. و سپس می‌افزایند: اما دلیل این مطلب بر معجزه بودن قرآن آن است که: چگونه می‌توان باور کرد که شخص درس ناخوانده و استاد ندیده، بتواند از پیش خود کتابی بیاورد که فصیح‌ای عرب را دچار شگفتی سازد، و سپس از آنان و بلکه همه‌ی بشریت، دعوت به آوردن نظیری برای آن کند، اما کسی نتواند قدمی در این مسیر بگذارد؟! و آیا این دلیل بر این مطلب نیست که قرآن حاصل وحی آسمانی است که از ناحیه‌ی پروردگار عالم بر رسول خدا (ص) نازل شده است.

اگر در مطالب فوق به دقت تأمل کنیم، درمی‌یابیم که برخی از دانشمندان و اندیشمندان علوم قرآنی، بحث اعجاز قرآن را با اُمی بودن پیامبر خلط کرده‌اند و گویا وقتی برای یافتن درک اعجاز قرآن راهی نیافتند، لذا در صدد برآمدن تا وجه اعجاز قرآن را که در خود کلام الله است، در بیرون از کلام الله بیابند؟! همه‌ی اندیشمندان در موضوع اعجاز قرآن نیک دریافته‌اند، اعجاز قرآن هر چه باشد، مربوط به کلام الهی است و لذا باید آن را در قرآن و میان کلام خداوند جست‌وجو کرد و اصلاً دلیلی ندارد که برای اثبات معجزه بودن



قرآن، به بت پرستی بت پرستان، جاهلیت عرب، عصر مقارن با ظهور اسلام که پر از فساد و تباهی بوده است پردازیم و به محیط بیرون قرآن توجه کنیم، بلکه وجه اعجاز قرآن، در آیات الهی آن است و ما نیازی نداریم و شایسته هم نیست که برای اثبات عظمت کلام الهی، پیامبر خدا(ص) را بی سواد معرفی کنیم و با انتساب این لقب توهین آمیز که دور از شأن ایشان است، معاذالله، با نزول مقام پیامبر خدا(ص)، مقام کلام خدا را بالا ببریم!

در حقیقت، وجه هدایتگری کلام الهی و اسلوب بیانی آن موجب اعجاب و شگفتی فصحای عرب شده است، نه این که نزول این کلام متعالی بر شخص درس ناخوانده موجب اعجاز آن شده باشد، چرا که اگر حتی پیامبر(ص) با سوادترین مردم بود و قرآن بر او نازل می شد، کلام الهی بودن آن زیر سؤال نمی رفت، چرا که فصحای بلیغ عرب تا به حال هم با وجود سواد بیش تر، نتوانسته اند نظیر آن را بیاورند و جنس زبان کلام الهی از سنخ زبان بشر نیست، لذا انکار باسواد پیامبر(ص)، باعث اثبات عظمت قرآن نمی شود و وجهی در اعجاز آن ندارد.

۳. اعراب غیر یهودی و نصارا

این معنی، قول مختار ماست. چنان که در ابتدا اشاره شد، در خصوص معانی کلمه‌ی «أُمّی» سه دیدگاه وجود دارد. ما معتقدیم، اُمّی چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، به اعراب غیر یهودی و نصارا اشاره دارد و شواهد تاریخی و آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعا هستند. در این میان، برخی از روایات هستند که آگاهی از ظهور پیامبر جدید را علت مهاجرت یهود به این منطقه دانسته اند و در تأیید این روایات، آیتی از قرآن است که به آن‌ها اشاره می شود:

الف) نژادپرستی یهود

یکی از علل کارشکنی یهود در مقابل پیامبر اکرم(ص) این بود که دین اسلام فرقی میان عرب، عجم، یهود و نصارا نمی گذاشت، بلکه ملاک ارزش را تقوا می دانست و یهودیان با قبول اسلام نمی توانستند یهود را قوم برتر معرفی کنند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «وقالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدا ام تقولون على الله ما لا تعلمون» [بقره/۸۰].

یهودیان معتقدند، در آخرت نیز این امتیاز نژادی به کمک آن‌ها می آید و برخلاف سایرین، تنها مجازات کوتاه و خفیفی در حد چهل روز یا بنا بر نقل دیگر در حد هفتاد روز، خواهند دید [تاریخ طبری، ج ۱: ۵۴۰]. قرآن مجید در این آیه برتری یهود و هر گروه دیگری را رد می کند و ملاک را عمل انسان می داند: «لیس بامانیکم ولا امانی اهل الكتاب من یعمل سوء یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا» [نساء/۱۲۳].

ب) خیانت علمای یهود و کتمان حقایق

یکی از دلایل دیگر برای این که یهود از ظهور پیامبر جدید در جزیره العرب آگاه بوده است، آیات ۱۴۶ و ۱۵۹ سوره ی بقره هستند. آیه ۱۴۶ سوره ی بقره می فرماید: «الذین آتیناهم الكتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون». در آیه، به این نکته ی بسیار جالب اشاره شده است که صفات جسمی و روحی و خصوصیات پیامبر(ص)، در کتاب های اهل یهود و نصارا به قدری صاف و روشن بیان شده است که اگر کسی با کتاب های آنان آشنایی داشته باشد، ترسیم کاملی از حضرت پیامبر(ص) می یابد [تفسیر نمونه، ج ۱: ۵۰۰]. می گویند: «عبدالله ابن سلام» وقتی اسلام را پذیرفت، گفت: «من پیامبر(ص) را بهتر از فرزند خودم می شناسم» [الکشاف، ج ۱: ۲].

علمای یهود نه فقط خود را به پنهان داشتن این حقایق ملزم می ساختند، بلکه به عوام یهود هم سفارش می کردند که زبان به کام بگیرند و چیزی از این حقایق را فاش نسازند [مشور جاوید،



ج ۶: ۲۸۴]: «و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون» [بقره/ ۷۷ و ۷۶].

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیات فوق از امام باقر(ع) چنین نقل کرده‌اند: «گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند، وقتی مسلمانان را ملاقات می‌کردند، از آن‌چه که در تورات درباره‌ی صفات پیامبر اسلام(ص) آمده بود، به آن‌ها خبر می‌دادند. بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آن‌ها را از این کار نهی کردند و گفتند: شما صفات محمد(ص) را که در تورات آمده است، برای آن‌ها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند» [المیزان فی التفسیر قرآن، ج ۱: ۲۱۲؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱: ۲۷۲].

بنابراین، یهود با توجه به نژادپرستی مفرط خود و با وجود شناخت تمام اوصاف و خصوصیات پیامبر اکرم(ص) به ایشان ایمان نیاوردند، زیرا از نظر آنان، کسی پیامبر خدا محسوب می‌شود که از میان آنان و از نژاد آنان باشد و دقیقاً به همین خاطر، یهود به جزیره‌العرب مهاجرت کرد. هم‌چنان که قرآن کریم نیز به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» [بقره/ ۱۱۱].

برخی از مفسران علت حسودی یهود نسبت به مسلمین را در انتقال نبوت از یهود و اولاد بنی اسرائیل (اسحق) به اولاد اسماعیل و رخت بر بستن ریاست و حکومت از یهود و روی آوردن آن به عرب دانسته‌اند [مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱: ۳۴۷].

أمی یک اصطلاح است

کلمه‌ی «أمی» و أمیون اصطلاحی است در مقابل اصطلاح اهل کتاب، تا بدین وسیله به یهودیان که اهل کتاب نامیده می‌شدند، بفهماند که پیامبر آخرالزمان از میان آنان نیست، بلکه از غیر آنان است و در قرآن کریم با توجه به شواهدی که خواهیم آورد، مراد از واژه‌ی «أمی» معنای لغوی آن نیست، بلکه اصطلاحی است برای مردم غیر اهل کتاب که آن زمان و حتی قبل از نزول قرآن، در عصر حیات پیامبر(ص) رایج بوده است. در تمام آیات قرآن کریم، هر جا که واژه‌ی أمی یا أمیون به کار رفته، از آن به عنوان یک اصطلاح برای امت در مقابل اهل کتاب استفاده شده است.

در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره‌ی اعراف، واژه‌ی أمی در کنار «مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل» که همان اهل کتاب هستند، آمده است: «الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل... فامنوا بالله و رسوله و النبى الامى الذی یومن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون».

در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره‌ی آل عمران، واژه‌ی أمیون در کنار او توالکتاب که همان اهل کتاب هستند، ذکر شده است: «ان الدین عندالله الاسلام و ما اختلف الذین او توالکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیابینهم و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب. فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین او توالکتاب و الامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ و الله بصیر بالعباد».

و نیز در آیه‌ی ۷۵ همین سوره، اصطلاح أمیون در کنار اهل کتاب و بدون توجه به معنای لغوی آن ذکر شده است: «و من اهل کتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنه بدینار لایؤده الیک الا مادمت علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون».

و حال جای این سؤال است که آیا در آیات قرآن کریم، واژه‌ی «اهل کتاب» به معنای لغوی آن به کار رفته است؟ اگر جواب مثبت است، یعنی این کلمه به معنای لغوی آن گرفته می‌شود، پس باید تمامی گروندگان به دین یهود باسواد باشند، یعنی لازمه‌ی این سخن، اعتقاد به باسواد بودن تمامی یهودیان است. در حالی که هم شواهد تاریخی و هم شواهد قرآنی، حکایت از این دارند که فقط عده‌ی خاصی از یهود به خواندن و نوشتن آشنا بودند و این موضوع برای همه‌ی یهود صدق نمی‌کند و اصطلاح اهل کتاب برای یهود و نصارا از آن جهت است که آنان برخلاف أمیین، صاحب کتاب آسمانی بودند و این اصطلاح «اهل کتاب» به معنای اهل خواندن و نوشتن نیست، بلکه به معنای امت یا ملتی است که صاحب کتاب آسمانی هستند و این از آن جهت است که یهود و نصارا، قریش و عرب را فاقد کتاب آسمانی می‌دانستند و به آنان أمیون که



اصطلاحی در مقابل اهل کتاب و به معنای فاقد اهل کتاب است، می‌گفتند.

قرآن کریم نیز بر اساس همان تصور و تلقی عصر نزول قرآن، یهود و نصارا را اهل کتاب نامید و عرب جزیره العرب را اُمّی یا اُمّیون نام نهاد و پیامبر (ص) را با وجود میل نژادپرستانه‌ی یهودیان، از اُمّیین به پیامبری برانگیخت و چون یهود حکومت خود را با بعثت پیامبر از میان اُمّیین، در خطر دیدند، خواسته‌های خود را بر حق مبین ترجیح دادند و به انکار نبوت پرداختند.

خداوند متعال در آیه‌ی ۲ سوره‌ی جمعه می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین». و در ادامه‌ی همین سوره و در آیه‌ی ۴ می‌فرماید: «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم»: یعنی نبوت و رسالت پیامبر اعظم (ص) فضل الهی است و خداوند نیک می‌داند که این فضل خود را به چه کسی عطا کند و تلاش و نژادپرستی در کسب این فضیلت «هباءً متثورًا» است و با این خصیلت‌ها و ردایب نفسانی، راه به جایی نخواهند برد و در آیه‌ی ۵ می‌فرماید: «مثل الذین حملوا التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و الله لایهدی القوم الظالمین». همان‌طور که ملاحظه شد، باز هم واژه‌ی اُمّیون در کنار اهل کتاب (الذین حملوا التوراه) قرار گرفت تا همچنان واضح شود که مراد از اُمّیون در قرآن، به معنای لغوی آن یعنی بی سواد و درس‌ناخوانده و نانوخته نیست، بلکه اصطلاحی است بر اقوام غیر یهود و نصارا که صاحب کتاب آسمانی نبودند و این مطلب در آیات ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی بقره نیز مشهود است.

زیر نویس

۱. امام علی (ع) درباره‌ی رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «و لقد قرن الله به منذ کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم»، از آن زمان که کودک بود و تازه از شیر گرفته شده بود، خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌ی خویش را مأمور مراقبت او قرار داد و فرشته او را در راه‌های مکرمت می‌برد و به نیکوترین اخلاق سوق می‌داد.

منابع

* القرآن الکریم

- طباره، عفیف عبدالفتاح. چهره‌ی یهود در قرآن. ترجمه‌ی سیدمهدی آیت‌اللهی. انتشارات جهان‌آرا.
- فتحی، رضوان و صبیح، محمد. محمد رسول‌الله (ص). ترجمه و اقتباس از محمدعلی خلیلی. انتشارات گوتنبرگ. چاپ دوم. ۱۳۴۱.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید). ترجمه‌ی انجمن کتاب مقدس. چاپ دوم. ۱۹۸۷.
- امینی، احمد، پرتو اسلام. ترجمه‌ی عباس خلیلی. انتشارات اقبال. چاپ دوم. ۱۳۳۷. تهران.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ۲۰ جلدی. مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات. چاپ اول. ۱۴۱۷. بیروت.
- مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار. ۱۱۰ جلدی. دارالاحیاء التراث العربی. چاپ سوم. ۱۴۰۳. بیروت.
- حسین، طه. آئینه‌ی اسلام. ترجمه‌ی محمدابراهیم آبتی. شرکت سهامی انتشار. چاپ سوم. ۱۳۵۳.
- البلاذری، احمدبن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. ترجمه‌ی محمد متوکل. نشر سروش. چاپ اول. ۱۳۶۴. تهران.
- پورت، جان دیون. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن. ترجمه‌ی سیدغلامرضا سعیدی. دارالتبلیغ اسلامی. قم.
- علی، جواد. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. دارالعلم للملایین. چاپ اول. ۱۹۷۰. بیروت.
- طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری. ۲۱ جلدی. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. انتشارات اساطیر. چاپ سوم. ۱۳۶۲. تهران.
- الطبرسی، امین الاسلام ابی‌علی الفضل بن الحسن. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن الکریم. ۱۰ جلدی. مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات. چاپ اول. ۱۴۱۵. بیروت.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. تفسیر نمونه. ۲۷ جلدی. دارالکتب الاسلامیه. چاپ هفدهم. ۱۳۷۳. تهران.
- سیحانی، جعفر. منشور جاوید. ج ۶. مؤسسه‌ی امام صادق (ع). چاپ اول. ۱۳۷۵. قم.
- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل. ۶ جلدی. مکتبه‌العبیکان. چاپ اول. ۱۴۱۸. ریاض.
- الرازی، الفخر. مفاتیح الغیب. ۱۱ جلدی. دارالاحیاء التراث العربی. چاپ دوم. ۱۴۱۷. بیروت.
- جدید بناب، علی. تحلیلی بر عملکرد یهود در عصر نبوی. انتشارات مؤسسه‌ی آموزش و پژوهش امام خمینی (ره). چاپ اول. بهار ۱۳۸۱. تهران.
- مظلومی، رجبعلی. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی. دفتر نشر کوکب. چاپ اول. ۱۴۰۱. تهران.
- معارف، مجید. مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی. انتشارات نباء. چاپ اول. ۱۳۸۳. تهران.
- حجتی، سیدمحمدباقر. پژوهش در تاریخ قرآن کریم. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۰. تهران.
- راغب اصفهانی. معجم مفردات الفاظ القرآن. تحقیق ندیم مرعشلی. دارالکتاب العربی. ۱۳۹۲. قم.
- باشمیل، محمد احمد. غزوه بنی قریظه. دارالفکر. ۱۴۰۳. قم.